

# آن پڊر لوند

برگردان :

رباب محب



تاریکی ها ، تاریکها ، تاریک و  
کریستالها

□

برگهاي گزنه سفيد مي خوانند  
بعد از شب بلند گزنه ها  
کنار ديوار فرو مي روند  
نزدیک انبار قرمز غله سکوت  
هر شب با قدمهاي تازه  
گزنه ها بي گور پهن  
زيبا کنار ديوار قدم  
لرزش بيد ها را مي شنوم  
صافي برگشت برگهشان مي بينم  
و فرو مي روم بيشتتر  
برگهاي گزنه زيبا و سخت  
از درون سبزي چار بند برگها  
مرا خم مي کنند  
و من صدای فخر پروانه را مي شنوم

□

اينگونه آهسته بيدار مي شود بُز  
از خواب يا شايد رؤيائي  
هيچ نمي دا نم  
همانگونه که مي بويد به درون مي رود  
شکاف تنگ آبي مرد مک  
تارهاي نرم مو هنوز خسته اند  
لب نقش مي زند هيچ  
همانگونه که مي بويد به درون مي رود

آبی ساده دریاچه های کوچک  
نمی دانم شاید خواب می بیند  
آهسته بُز کوچک

□

برگهای پارسال سفید می درخشند  
شاخه های سرو کوهی شاخه های بید تبریزی  
برگهای گرد و پهن گوشه آویخته اند  
پای دیوار نرم خانه  
پای دیوار خانه نرم  
و باشاخه خمیده بر  
دیوار سفید

می درخشند برگها پای علف  
آویخته رها باد می لرزد  
آرام در تاریکی دیوار نرم  
باد برگهای نرم می لرزد  
رها خم می شوند سوی خانه  
سوی دیوار نرم خانه  
گردها پهن ها آزادهای دلپذیرها

□

صداها خالی به خانه می آیند  
پوسته ها خراش داده اند کاغذ دیواری  
حالا از زمانی به زمانی  
خط های باقی مانده سفید آبی

چگونه مهی از صداهای آدمی  
بالا می کشد یا صندوقچه  
می پاشد بر خطوط دیوار  
صداها خالی در خانه زمان  
کنار بوی خطوط آبی  
بر ضربه ساعت ها با  
صدای سایش درونی خط ها  
آبی پهن ساعت های نور  
کنار ساعت های دلپذیر آبی  
نرم کنار دیوار های دلپذیر  
و نزدیک می شود سایش  
سایش کنار دیوار می آید  
نرمه نوری بر زمین

□

نور حاشیه را نشانه می گیرد  
سایه پای لب بشقاب  
قاشق – چنگال خورشید لب چنگال  
نور بر پوست صورتی  
صورت در پوست حمام آفتاب  
نور می چکد بر لب قاشق و چنگال  
ظرف سفالی لعاب خورده زرد زرد حمام آفتاب  
زرد حاشیه زرد دست

□

من مرغ توکارا می بینم ایستاده

روبرویم بر برگه‌های پارسال  
کنار ما سبز می شود گلی  
آبی تنها ساکت روی برگها  
تکان می خورد آرام سویی این آبی  
زیر گل تکان می خورند برگها

□

پائین تویی آب سبز می شود  
چند شاخه علف خشک سبز می شوند  
حاشیه سنگها در بر می گیرند راه  
آب<sup>۰</sup> نرم منعکس می کند درخت  
و آنجا پشت راه  
اینجا تویی پارک درخت های دلپذیر  
صدایشان تا دور دست می لرزد  
خنده های بلند می پراکند درخت  
نقطه ی نورم را پائین سویی راه  
نور نرم سرد  
بر چمن باد می وزد  
سویی برگه‌های نازک نور  
خم می شوند بلندی ها پیوند می دهد  
فرش چمن را برای من با  
خورشید شکل پوست زرد و سفید غوشه می شود.

□

خورشید بعد از شب می آید

تا درختان شاخه هاي لخت  
قهوه اي روشن شاخه هاي لخت  
تنها درختان به چشم مي آيند  
بعد از شب ساعتی  
چند شيار باریک لاي پوسته  
نرمه هاي لخت صبح خورشید  
بعد از تمام شب  
کمي آب نغمه هاي پرنده  
بعد از تمام صداهاي شب

□

غوشه هاي سفید چوب غوشه طشت  
پشته پشته جوانه طشت برگ  
نزدیک دهان طشت هاي سفید  
زیر موها غوشه ها برگها  
نزدیک پوست غوشه ها برگ  
نزدیک زیر گردن طشت ها

□

بزکان بر تخته سنگهاي کوهها  
بزکان نور خورشیدی سفید مي پرند  
بالاي کوهها آسمان بالا مي آید  
بر حاشیه ي پاهاي سیاه  
روزگار یوحناست

پاي آسماني سياه- قرمز  
رديف مردمکها ي قرمز بزکان  
سرہ آرام پاهاي سياه  
آرام سر سياه بزکان  
چگونه گونه اش را خم مي کند بر  
سفیدها سفیدها گونه هاي آرامش

□

راه زیر دست مي پرد  
نمي پرد دست مي پرد  
بو تا نزديکي هاي چشم کنار  
کاغذ ديوار ي تيره چشم مي پرد  
نمي پرد زمان  
دهان نرم بر ديوار است  
تنها گشوده شکسته گشاد  
نمي پرد زمان  
و مي گذارد صداها را آنجا  
پسر انسان گرمای يکسان  
پوچي زیر هيچ زماني  
پوچي زیر هيچ گرمائي  
کسي نمي آيد کنار  
کاغذ ديوار ي تيره نه گرمائي

□

ماتم قهوه اي توربينمان

سبزي له مي کند جوانه يِ برگ ها را  
گنجشکان لايِ بوته  
قطره يِ کوچکِ برف ست  
در تنگنایِ بوته مي رقصد  
لجنِ پشتِ برف خاکستر - قهوه اي  
بهار ست که به آخر مي رسد  
نیامده برگ هاي کوچکِ مرده  
و توربينِ خاکسترِ قهوه اي بهارمان ست که مي لرزد

□

خزه چهره يِ سیاه کوچک کوه  
خزه بُزهايِ سنگيِ سیاه  
خورشید بُزهايِ سفیدِ تخته سنگ  
صدا انعکاس صدا سويِ بُزغاله ها  
خورشید شاخه هايِ درازِ بوته ها  
صدایِ صافِ ترسِ سکوت  
صدایِ خورشید منعکس نمي شود  
صدایِ صافِ هر روزي  
کسي پاسخ نمي دهد خورشید  
کسي پاسخِ صدا نمي شود  
خورشید انعکاسِ سیاهِ سنگي  
کجا بود کوه بخار شده  
بخار سنگيِ سفیدِ کوه  
خورشید کنار بُزغاله هايِ سفید  
و این سُمِ سفیدِ بخار  
خورشید ستونِ خاليِ کوه  
بخار سفیدِ تخته سنگهايِ سفید



سُمهايِ بُزْغاله ها صدايِ خورشيد  
و دست سفيدِ من در بخار  
سُمِ سفيد و سُختِ بُزْغاله ها  
با سُمها ت مي روي روي دستِ من

□

ميز عيد پاک زیر پنجره  
کاغذ دیواری نقش می زند کمرنگ  
سویِ دیگری نیست  
اینجا کنار میز کس دیگری نیست  
تق تق آهسته لبه بشقاب ها  
دستمال کاغذی کنار دهان  
بره سرخ کرده روی میز  
سویِ دیگری نیست  
خمشده غذا بر بشقاب  
سویِ دیگری نیست  
اینجا کنار میز کس دیگری نیست  
ما همه ا سیرانیم  
کره را به من بده بشقاب قرمز  
گل طاوس تخم مرغ را می پوشاند  
چشمهای گرد و روشن آنخوویست  
دهان آویخته بر رومیزی پاک  
می خندد و ناگهان بالا می برد لیوانی  
صدای جرینگ جرینگ کریستال دلپذیر  
سویِ دیگری نیست  
نقره دلپذیر از درون چنگالها

□

مسیح کنار میز آمده است غذا می خوریم  
کنار میزگرد غذا می خوریم  
گوشه نگاه گرم همدیگر  
کنار میز صدائی نیست غذا می خوریم  
گوشه نگاه گرم بی صدا  
نان های سفید نان مردگان  
سکوتها سفید ها نان های بی صدا  
استخوان ها می جنبند زیر مردگان  
میز زیر استخوان ها بی صدا

□

بر بالایش زمان رنجور  
تیره هلالی گریزان دستها  
روی میز روبروی میهمان  
بشقاب های سفید چیده  
و رگه های دلنشین گل  
رگه های زرد مرغها و جوجه  
حاشیه لب هایش  
بر لبه شکاف فیش گاز می گریزد  
روزی او در جشنی  
ابدیتی را خواهد چید  
اما او اکنون شال روی سینه اش را  
کنار می زند و خسته دستش را روی پیشانی اش  
می گذارد و لحظه ای روی سفره فرو خواهد رفت

□

مسیح برا بر عبای سفید  
آنجا که چشم انداز پهن می شود  
در عبای بلند سفید  
چشم انداز مسیح نوار های صورتی  
هلال دستها آویزان است  
نیستند زینتی نوار های سفید  
زینتی آویخته نیست  
و من خم نمی کنم خودم را  
نرم دورگردن نوار های صورتی  
میان ما نوار های صورتی  
پوست زیر چشم ها آینه است

□

سایه می لرزد بر بشقاب  
بر حاشیه زردی خورشید  
سایه حاشیه های نرم می لرزد  
بر بشقاب حاشیه های  
نرم و راکد خاکستری گوشت تیره  
خورشید سایه حاشیه های گوشت

□

شادي عسل زرد عيد پاک  
زردها پاي بالا رونده ي برگها  
نور بر جوجه سوت بازي دهان  
کوه دردي ندار د  
جوجه نحيف سوت بازي دهان  
استخوان قرمز خراش برگ خورشيد  
کوه دردي ندار د

□

مو بر گونه مي تابد  
زلف سنگي کوه مي تابد  
بالا بر گونه زرین خزه  
شعله ور گوئي تابش خونين  
بر استخوان صورت سنگ  
خزه اي که مي شکنم مي تابد  
پاي چشم نرم مي تابد  
پاره سنگ نرم نرمي سنگ

□

مرغکان مي توانستند به کوه بزند  
رگه هاي طلائي ابرهاي آزاد  
زمین سطح نارنجي دشت بي درخت  
يا با دانه هاش  
مرغکان مي توانستند تا دور ها نوک بزنند  
سنگ خاکستري را زیر آسمانها ي بلند

بر شانه اضطرابي نشاط انگيز  
روي پاهاي لاغر و باريک  
مرغکان مي توانستند به کوه بزند  
تا توي نور قرمز خورشيد

□

اينجا مسيح از دستي آب مي خورد  
مي خواهم به تو کمي آب بدهم  
عهد مي شکني با سايبان دست من  
من نه حيوانم نه دست  
ولي سرت را مي بينم که فرو مي افتد  
من که چيزي نداده ام هرگز  
سفيدي يقه آسمان را  
بر دوش نتوانم برد  
گاه آمدن حس  
سايبان کن کمي دست پاک را

□

سرد و يخزده علف خود را مي خواباند  
روي پاييم زير فکر  
توکاي نر شاخه جير جير کنان  
مه گرفته صدای مه گرفته بهار  
برهنه مچ دست چکان  
برهنه مچ دست صدای بهار  
برف رنگ پریده پشته هاي برف نيمه آب

پاهای برهنه زیر پر پرنده  
توکای نر می خواند برف نیمه آب  
کارش را روی شاخه کرده است  
زیر فکر نور خورشید برف نیمه آب  
توکای نر سیاه بر شاخه  
می لرزد برف نیمه آب سیاه خام  
نور شدت شکوه شکست  
کار تابش خورشید بود که می بینی  
توکای نر فرو می افتد  
تنها زیر فکر می افتد  
دیگر آواز نمی خواند  
برهنه سرد یخزده کوتاه فکر  
رنگ پریده چکان مچ دست برف نیمه آب

□

یأس سیاه انزجار بزرگ  
گل‌های زرد لای درختان  
گنجشگ دانه می چیند  
پا چند قدم به جلو به عقب  
سیری آرامش گرمی سوسوی قرمز  
پرها دوباره مهمه را راه می برند  
گنجشگ بالا می گیرد سوی شاخه ای  
برگ‌های افرا تباه تکه چوب خشک  
خیس نمناک ترکخورده گل  
گنجشگ‌های دیگری می آیند  
که نمی دانند چه می خواهند  
برگ‌های گندیده قدرت و قانون

دسته‌هایم فرو می‌روند  
مفصل‌های سفید و کثیف زانو  
لباس تنگ زنی  
او نیز به پارک آمده است  
گنجشگ نزدیک پایم می‌جنبد  
صدا‌های نرم شتاب زده‌ی نه

□

کمر بند‌های سفید مسی  
چگونه سفت می‌کنند کمر بند‌ها را  
گل‌تاج زیر پا  
سفید‌ها بلندی‌ها پاک‌م‌ری  
سر مارست پاک‌م‌ری

□

گریزی نداری  
قاشقت را روی میز گذاشته‌اند  
اینکه ربروی توست از آن توست  
اینکه ربروی توست نقره روشن  
کتان سفید بزرگ میز  
میز سفید بزرگ تو  
بخور مگذار بماند  
پل باریک پیاده‌رو را برو  
تورا راه گریزی نیست از  
میز سفید پل نقره‌ای

## لاجرم همه چیز پیداست

□

قرمزها بر کمر می ریزند  
کمرهای قرمز قرمزها می ریزند  
آبی تیره آبی قرمز می ریزد  
بر سایه ی قهوه ای آبی قرمز  
نمی خواهم بیشتر از این بدانم  
مثل نور<sup>۰</sup> روشن نقره قهوه ای سایه  
تو از جنس دیوار پائینی  
من فقط می خواهم سایه را لمس کنم  
زیبائی قرمز کمر سایه  
نزدیک بالای دیوار پائینی  
تو از جنس سایه نقره ای هستی  
و من نمی خواهم بیشتر از این بدانم

□

نور بر گور می بارید  
نه ما بر تابوت گذاشتیمشان  
گور پوشیده نشده بود  
گلها نزدیک تر به چوب تابوت  
زوارهای سفید درش  
نه رنگ نشده بود چوب



گور پوشیده نشده بود  
من حلقه گل خانواده را بر دوش می بردم  
بنفش نه گنسیانا  
نه رز های کیریسان تمر

□

در نور می مانیم کنار میز  
در برق پرتاب نور  
میز در چشم می افتد  
خاکستری قرمز نیمرخ صورت ها  
کسی لحظه ای خم می کند  
تای آرنجهاش نزدیک رو میزی  
مشعنائی روشن چشم ها  
نرم چاک دهان سر - گرد  
کسی دستش را خم می کند روی  
چشم های نرم و روشن بر روی  
رو میزی لیوان انسان لیوانی  
خش خش خفیف نقطه ها گرد  
نور پیشانی ها و چهره اتاق  
تای آرنجها خاکستری جاری ست  
خش خش نازک پوسته جاری ست  
اتاقکهای نرم و لاغر پوست  
نفس کسی ست نرم جاری ست  
از تاریکی های بینی زیر  
سر های گرد خاکستری  
و من صورتم را روی رومی می کشم

لحظه اي توي خودِ نخ ها پائين مي کشم  
صورتتم را پائين توي روميزي

□

به صحن حمام مي روم  
جائي كه نور زرد مي چكد  
بر آب موزائيك كج  
همانقدر آرام كه خورشيد موزائيك  
آب آبي خورشيد كج  
مي خواهم آب موزائيك را لمس كنم  
بگذارم دستِ صورتِ فرو رود  
توي نورِ توي آب  
كج آبِ صورتِ آبي  
آبي آبي آبِ صورت

□

بازو گلو نور بخار  
چشم نزديك روح پوست  
پرنده بخارِ نرمِ پوست  
پرنده روح نرمست پوست

□

چشمها را به زیر می اندازیم  
سر را خم می کنیم چشمها به زیر  
صورت شدت آب  
همانقدر روشن که پوست دورش  
ما آب را نمی توانیم لمس کنیم  
رنگ وقتی که سطح را لمس می کنیم  
وقتی که پوست را حس می کنیم  
نوازش مهربانانه گلهای صورتی  
نوازش مهربانانه سطح آب  
ما آب را نمی توانیم لمس کنیم  
چشمهای ما گلهای صورتی

□

پائین پله دشت باز  
دختر نزدیک کفش هایش ایستاده است  
پسر توی جوراب ها تنها قالب کفش  
خاکستری پراکنده انگشت شست پا  
تمام شگفتی تنها قالب کفش  
کف لخت پاهای دختر  
راه نرم از پاشنه پا دایره  
پاشنه کفش هنوز گشوده زیر  
وقتی بالا سویی پا برده می شود  
چرم قرمز زیبا صاف  
انبوه نور چلچراغ ها جرنج جرنج می کند

پائين پله                      سبزي خوب  
نرمي برهنه پاشنه              دایره  
خاک تیغ برق پاشنه کفش      زیر  
نور شکل مي دهد      درخت هاي گوشه مي پاشد  
صورت هاي روشن گوشه      مي پاشد  
دختر هنوز متحیر نیست  
تسمه چرمي قرمز پا  
سبزي گرم و سرد چشمها

□

باران می جنبد در حوالی برگها  
رنگهاي روشن آب      قطره ها  
برگها فقط سنگین مي شوند  
سنگین ها      پائين سوي زمين قطره ها  
فقط نزديکي هاي صورت را لمس مي کنند  
سنگین ها      رنگ متبلور روشن  
سنگین ها      زرد روشن زرد تنها  
سمتي نیست      نور  
بالا مي آید      مي لرزد زرد روشن  
مي لرزند نزديکي هاي چشم  
تیره ها      انبوه ها      رگها      رنگ  
نزديکي چشم      نزديک نزديک

□

ابتدا اشک چون سیل می بارد  
تاج درخت زیر آسمان  
علف پس گردن  
آنگاه سکون ناگاه می شود  
پیرامونم خسته و بیرنگ  
سایه های گلو طناب های نازک  
چیزی و رای هر آغاز  
بر صورتش می بینم  
چگونه سیل ها می آیند  
تاج درخت یا قوی تر  
سطوح تغییر  
آمده اند تا اینجا بر های سفید  
چگونه دستم را می لیبی  
شاید تو هم می خواهی گریه کنی  
من نمی خواهم علف بالا گرفته باشم خم شده  
از رازها و رمزها  
یا صورتی که می بینم  
نگاه های دوباره دعوت شده  
اگر گریه کنم به یاد خواهم داشت  
تفاوتی درین میانه نیست

□

اما در صلیب روبرو می بینم  
که او آینه ای ندارد  
خورشید است که به آنجا می رسد  
لبریز از دهان چشمها  
نقش و نگارش پیراهن سفید  
دست خشک نزدیک خط

وقتي چون آينه مي خواند  
صليب روبرو نگاه برهنه را

□

چشم هاي لاغرشان صداها  
مي نشينند بر نيمکت صداها  
خورشيد نزديکي پاها کفش ها  
برگهاي قرمز شمعداني ها صداها  
سبز فيروزه اي کفش آبي  
وقتي که حرف مي زنند سرها صداها  
علف زير نيمکت کفش ها  
خراش قيژ قيژ وقتي که حرف مي زنند  
پشت نيمکت علف ها کفش ها  
در حلقه اي شمعداني ها زوارها  
خش ها خراش ها پاي قيژها  
خورشيد پاها علف زوارها  
مي بينند سرم کفش ها  
مي نشينند قيژها قيژ قيژها  
چشم هاي لاغر گلبرگها سرها  
خش ها و فيروزه اي کفش ها  
ورم کرده اند زوارها قرمز  
به يقين ورم کرده سر کفش  
مثل قيژ قيژ شمعداني

□

بالا مي نشينيم روبرو  
کنار ميز قرمز مي خوريم  
دانه هاي سرشار نور را  
هوا داغست تکان نمي خورند  
صدای ليوان ها دستها ي ما  
حلقه هاي دود پوشانده بوي عطر  
نرمای انگشت هاي سفيد و چاق  
ما که مي خنديم ليوان ها برق مي زنند  
دود خاکستري زير عرق چشم ها  
چشم ها کنار چشم ها مي درخشند  
برق زير پوست باد کرده  
نرمای چنگال پوست باد کرده رها  
گونه هاي قرمز هوا داغست  
سطح برهنه پوست برق مي زند  
پيراهن دکمه باز پينه هاي گلو  
لکه هاي قهوه اي پوست پينه ها  
گرد پوست شل چربي  
تيک - تاک نرمای رهاي پوست  
همه غذا مي خورند هوا داغست  
تيرگي زير پوست قرمز قهوه اي  
بندهاي انگشت هاي سفيد تیک - تاک داغ

□

کنار کاج ایستاده غوشه ای  
پاشنه های خاکستری تخته سنگ بر زیر  
آنها تنها بوته های نازکی هستند  
که شاخه هایشان در هم می بافند  
جوانه های سخت و سبز کاج  
شاید از آن همند  
برگها نرم بر غوشه جوان  
نیمی می روید در درون  
شاخه های خشک و سخت کاج

□

مرد در پارک سمتی را می گیرد  
همه می پیچند خلوت عیش می کند  
گل آتش سفید بر تک درخت ها  
کودکان تاب می خورند هوا داغست  
صداها ئی بالا می گیرد  
همه سر گرم کاری در پارک  
فواره آب می پاشد  
من ذره ذره را حس می کنم  
من ذره ذره را حس می کنم  
بستنی کاغذ عرق زیر خورشید  
همه فکرها سست ها پیراهن ها  
آسفالت سفید پارک چرم  
کبوتر سبز درخشش گردن  
می رود سوی دوستانش  
کودکان تابستان قلب آرامش



کودکانِ تابستانِ قلب آرامش  
سبز می زید سبزی درخت موز  
دستها باز و های برهنه درخت موز  
پوست روی فکر هاشان  
نه ، آنها هیچ فکر نمی کنند  
آب تابستان جوشان و رها  
بهار را نمی توانم فراموش کنم

□

شاخه در هوا  
سوی بالا لخت هوا روشن  
کنار چشمه ای ایستاده ام آرام  
صورت قرمز قهوه ای داغ  
و من تا نیمه خم می شوم  
پشت درختان کمر می درخشد  
برگهایشان ریخته  
کمی که کج نگاه کنم  
غوشه سفید را می بینم  
و من دستم را بالا می برم بر  
لب چشمه هوا داغست  
آب تیره جاری

□

سايه هاي پهن پاى ريشه  
جائي كه تو و چشم انداز مي گسترید  
زير استخوان مُرده شيب پيشاني  
پودرِ بعد از ضربت عمق  
لايه زيرين بي گوشت و پوست  
نمي خواهي از آن من شوي  
گوشه دهان زيبا دلفريب  
فانوس سياه پشت درخت  
زمين گرد از ذات علف  
آسمان خيال حيرت  
گردن فرو رفته توي يقه  
به خود مي کشاند زاويه گودال  
فکر مي کنم تو زيبائي  
و به جلو راه مي نمايم کرم را  
مثل قايقي گم گشته در بندر  
فانوس کوچک نور گرد  
تو در سر اشبي گم مي شوي  
علف پايت  
تنه ي ساده ي درخت روشن  
ذره اي آنسوي نگاه  
من مثل تو زيبا نيستم

□

چيزي از زمين آويخته است  
روبرو پرده پنجره  
باد پارچه را نمي برد  
شيشه ي نازک پنجره

از صدا نمي گذرد  
گفتگو شان سبزي آنسوي  
نه اشعه هاي راستين خورشيد  
شيشه است که آويخته  
و در پرده پيدااست  
رنگهاي روشن پارچه

□

سر تيره بُز پله  
بُز سنگي زير پله  
تاريكي مي درخشد زير سفيد  
و مردمک خاموشي پله  
گونه سفيد تار تيره ي سفيد  
بند انگشت کوچک سُم پله

□

کمي آب پرها را مي بينم  
کمي خم مي شود مو  
پاي ريشه علف آبي  
بازتابي آبي در دهان  
دهان ديگر که باز نيست  
تيرگي آبي تيره ته آب  
زير پاها اندکي سرما  
شن نرم را شکل داده است  
ماهي ست شايد آب  
موتا حوالي شانه

مرگست سرمه اي  
نورش زير پيراهن آب

□

برق خورشيد آبي و سرد کاغذ ديواري  
مسيح زير نوازش هاي پا  
پا بالاتر تا سقف گردن  
حلقه مي زند آب سفيد قهوه اي  
کسي خواب حوالي ديگري ديده است  
مسيح زير دست کوچک  
کاغذ ديواري آبي بر گردن  
زير پاست دست کوچک

□

تيرگي پوست نرم درخت درختان  
در جنگل درختان تيره  
سوي کمر خميده  
مي لرزد سبزي برگهاي نرم  
سبزي برگ ها پشت کمر  
مي لرزد نرم در تاريخي بر  
کمر برگهاي درختان  
سر درون تيرگي  
نرم سر نرم من درختان

□

آنگاه از پنجره سایه دیده می شود  
نور می لرزد زیر سایه  
یعنی سردی سفید پرده  
آنسوی درختانند سایه  
زیر نور سفید سرد  
بی شکل می لرزند

□

تخته سنگ ها پای آب سوزش  
درون درختان می لرزد  
آهسته سرنوشت می آید تا ژرف ترین  
من نمی توانم بهار را فراموش کنم  
زیر سطح می لرزد سخت  
ته علف آبی تیره  
زیر سطح آهسته سخت  
داغ می تابند اشعه های خورشید  
بازو های پر زرق و برقشان بالا  
زرق و برقشان بازتاب خورشید  
زیر سطح فرو می روند سخت  
زیر سطح فرو می روند صداها  
و من فرو رفتنشان را می توانم شنید  
زیر سطح آهسته سخت  
صداهاشان علف آبی تیره

□

فکر می آید  
آنسوی باد در درختان غوشه می وزد  
دستم را بر پنجره گذاشته ام  
باد در درختان غوشه می وزد  
در زهدانش چه دارد پائیز  
سبزی به پایان رسیده علف  
در برگها نشاطی نیست  
پنجره می پوشاند شیشه برگها را  
برگ قهوه ای روی علف مرده  
چه می خواهد پائیز از برگهای غوشه  
درختان تنها در پی برگ می دوند  
دست شیشه پنجره پایان گرفته  
درختان آنسوی پنجره برگها

□

سکوت برگها روشنی آب  
سطح نمی درخشد  
این فقط سنگینی آب است  
سکوت رنگهای بی آب  
و من نمی گذارم سنگ فرو بغلتد  
در سنگینی آب  
سطح را لمس می کنم  
چیزی زیر سکوت سنگ نیست  
نیست در آن تاریکی چیزی

□

نور طلائي دست مسيح را گيج مي کند  
با دست خود را پوک مي کند  
آنسوي تاريخي مي رويد  
دست مسيح توي نور زرد نرم  
نور طلائي مي گسترده  
اشکال نوراني سايه ها  
در دست طلائي زردش مي پيچند و  
سینه را از زرد طلائي تهی مي کنند  
از سینه مثل یک سايه مي رويد  
چنگ مي زند جاري مي شود  
و خود را در تاريخي به جلو مي برد  
خود را به درون مي برد و در تاريخي جاري  
مي شود

□

سبزي بيرنگ نازک برگها  
همیشه سبزي سنگين بي صدا  
تنها تيره سنگين سنگين  
سبزي آبي تيره شاخه ها  
بي صدا بي صدا سنگين  
غريب در سبزي باد  
تاريک در سنگيني باد  
نزدیک نزدیک سبزي برگها

□

زیر بغل را می سوزاند باد  
پوست تنهاست  
چشمهایش رنگ آب است  
وقتی که من در سردی فرو می خلم  
دستها خود را تا ته فرو می کشند  
تا ته کف دست  
چگونه آفتابی می شود  
دستهایم کور می شوند فرو می خلدند  
در جنگلها برگها می لرزند

□

ته تارهای تیره علف آبی  
پا هایش به ته می رسد  
بر آب سیاه می تابد خورشید  
جایی که می بینی خورشید حلقه های  
کمرنگ آب می شود آب های سیاه  
سرش زیر آب  
و تنها سطح بی ته  
حالا پاها هم خم شده اند  
موج خورشید سنگین ژرف انبوه  
در آب هوایی نیست  
حلقه های آبی روشن آسمان می درخشند  
حلقه های آبی روشن می درخشند  
برگهای علف آبی انبوه سنگین  
من نمی توانم صدای برگها را بشنوم  
تیرگی آب انبوه سنگین



صدائي به ته برگها نمي رسد  
ته تيرگي انبوه سنگين  
آبي تيره تيرگي ته تيرگي

□

گاوهاي قهوه اي بر سواحل دراز  
برگهاي تبريزي را مي ليسانند  
لکه ستاره در قهوه اي دراز  
چشمهاي تيره بزرگ دراز  
کولاک در خاک دراز  
بر تنه درخت مي سايد برگ  
و اين گردن دراز  
گردن قهوه اي دراز برگ

□

سر بر لبه اجر  
سر سفيد لب اجر  
و پاهاي شيري تو  
سايه شير آنسوي لبه  
سر سفيد پاي شير  
سفيد سفيد نوک لبه

□

روي ساحل مي پاشد نور  
زير آب زردِي خورشيد  
نورهاي زرد خميده روشن  
بالا مي كشنند مي سُرند ته دريا  
مي سُرند نورها زرد روشن مي درخشد  
پرتوزرد روشن خورشيد مي درخشد  
مي درخشد زردها مي درخشد زرد روشن  
خورشيد

□

تارنرم مو جاري ست  
نوار نرم زيبائي جاري ست  
خش خش زيبائي جاري ست  
آهسته نوازش كن مو  
جاري مي شود توي پوست  
زيبائي قرمز موي قرمز  
جاري مي شود نرم و آهسته  
جاري مي شود موي نرم بلند

□

آسترابريشم ميز آستين  
بوي تربچه بخار ساق و برگ ميوه ريشه اي  
ديوارهاي بلند اتاق مي ريزند

روي ميز فندوقي نور  
ميز بزرگ فندوقي مي ريزد  
من مي توانم آستر نور را حس کنم  
در شکم نور فندوق  
در شکم ميز قرمز  
قطره اي از آستر قرمزت چکيده  
دستم را بگذار بر آستر ميز  
آستر گشاد ترچه پاشيده  
تيرگي ساق و برگ ميوه ريشه اي بوي آستر  
بر روي ميز بزرگ پاشيده

□

و دستهاي خفه مسيح  
پا عباي سفيد صورت  
زير بالا مي آيد سفيد سرد  
تا ساق پا صورت پا  
نزدیک نمي شوم  
در اندرون نمي مانم  
مسيح مسيح بره سرد

□

درون نیمکت های پارک فرو می خلم  
و در برگهای پهن درختان نیز  
خش خش راه کفش های قهوه ای  
نور پرتاب خورشید لای درختان  
نور پرتاب خورشید کفش های قهوه ای  
به درون برگهای درختان می خلم  
و توی کفش های قهوه ای زمین نیز  
نرم و ناصاف می لرزند برگها  
نرم و ناصاف می لرزند برگها  
می خواهند که کفشم بریزد  
می خواهند که بریزند از درختان  
کفش نرم و زرد نیمه قهوه ای  
نیمه قهوه ای نرم زیر درختان

□

ابرهای سیاه تیره قیرگون می آیند  
بی صدا صامت سنگین می آیند  
توپ پنبه ای دست های سیاه  
روی سنگهای آسفالتی راه  
و سرم آهسته سوی راه  
سنگ در تاریکی می غلتد  
آهسته بلورین می لرزند می جنبند  
سنگهای نرم نرم و آهسته سوی راه  
من صامت ایستاده ام دست می جنبد  
در تاریکی جایی نزدیک پاها  
نرم سنگ نرم بلورین  
فرو می رود در تاریکی می جنبد

گرده ي نرمِ نور فانوس  
به درون تيرگي مي لغزد  
آرام دست به درون مي جنبد  
دهان باز سنگ نرم  
دهانِ بازِ بازِ باز

□

صبح قدمها ي آهسته در پله  
قدمهاي ساتي قدمها ي قهوه اي پررنگ  
نزدیک نرده بازوي لرزان  
سنگيني سر قدمها ي قهوه اي  
سنگيني سر قدمها ي قهوه اي  
بالا بالا بالاي پله ها  
توي خانه تاريخ نور خورشيد  
خورشيد قباي قهوه اي روشنش عوض کرده  
است  
تمامي سنگيني سمت بالا قدم  
تمامي سنگيني سمت بالا قدم  
ساتن زير قباي صبح

□

پرنده دور سرم مي خوابد  
ته جنگل درختان دليپذير  
پرنده ته جنگل درختان  
مو در حوالي باد مي خوابد

دور سرم درختان دلپذير  
سنگين مي خوابند در جنگل  
دور سرم درختان دلپذير  
دلپذيرها سر دلپذيرم مي خوابد  
چشم هاي تيره تُک درختان  
مي آيند مي کوبند بر سرم درختان  
پرنده ته موي درختان  
دور سر پرنده ام مي خوابد

□

آخرين پله ها را پائين مي روي  
آب حلقه هاي آبي تيره مي شود  
چشمهايت را نمي بندي مي خندي  
دست هر دو دست نرده مي شود  
مي لغزد آبي تيره زير آبي تيره  
و پوستت روي سوي پله هاي نرده  
آبي تيره قرمز كج شده به زير  
و قرمز كج کرده نرده  
و تو چشمهايت را نمي بندي مي خندي  
نرده پاي رگهاي پا  
آبي تيره زير آبي تيره  
حالا پا مي شود سردي نرده

□

خورشید در آینه می درخشد  
توی پوست از راه آینه  
توی پوست خورشید  
هسته سفید زمستانی آینه  
مس زمستانی خورشید  
توی پوست مهره های کمر آینه  
توی پوست خورشید مسی

□

اشعه نازک خورشید می لرزد  
بر شاخه های لخت درختان  
تنها درختان را می بینم  
و پرنده برهنه شاخه ها را  
چشمان آبی تیره  
صدای آب بال می جنبد  
آهسته می جنبد خم می شود شاخه  
زیر برگهای خشک قهوه ای

□

طشت سیاه دلپذیر پوسته غوشه  
دهان توی پوست نازک  
تنها در تیرگی طشت  
پوست لطیف تیره سفید  
در تیرگی دلپذیر طشت

□

پاي سنگ عقيق را شسته ام  
در بخار نازک آب  
آب از لبه وان جاري است  
در باد ملس خورشيد  
پنجره سفيد زمستان جاري است  
من دستم را بر لبه گذاشته ام  
زردی عقيق سفيد خورشيد  
و بعد سایه روي لبه

□

خورشيد صورتی گرما پوست  
در پی پارچه پوست زمستاني  
ذات انگشت دست های لاغر  
گرماي صورت نمک صورتی  
آنسوي سرد است زمستان  
شعله های خاکستري تو رفته ابرها  
آنسوي همه جا اندوه  
خورشيد صورتی گرما پوست

□

همراه گاو لب آب می روم  
تا نرمای سر آب  
سر نرم قهوه ای گاو  
و سر نرم آب  
چشم ها همسایه آرامش گونه ها



چشم ها همسایه آبِ گونه ها  
قهوه اي ها سبزها آبي تيره  
تنها موج قرمز آرامش زيبا  
در چشم هاي آب مي بينم  
سر نرم زبانه آتش  
نرم نرمایِ گونه شعله ها

□

ابره اي تيره درختان مي لغزد  
پائين تا ته تاریکي مي لغزد  
بالا بزرگ تيره لطيف  
تيره پيش من تيزي شعاع نور زمان  
پيش پا خورشيد مي لغزد  
سنگهاي سخت و تيره پله  
بي نور سوي زمان سبز تيره  
سنگهاي تيره دست مي لغزد  
پائين تا حوالي ديوار مي لغزد

□

اکنون از زمین پوشیده از پودري است  
از آتش کریستال هاي سفید  
مرده هاي سفید یخ تابستان  
و راه مرده کریستالي  
فانوس زیر غوشه سفید  
اینجا کریستال ها علف لاغري بودند

رنگهاي سبز بي روح يخ  
کسي نمي رود اينجا کريستالهاي تيره  
مخروط روشن پودر سفيد  
فانوس آتشين پودر تابستان  
يخ علف سفيد کريستال ها  
تيرگي تيره تيره کريستال ها

□

برگهاي گزنه سفيد بلند  
روي سنگ سفيد بلند  
مرده ها حاشيه هاي خوب و سخت  
حوالي انبار غله قرمز  
نازک تيره سفيد پهن  
سخت زمخت مرده هاي خوب

---

دفتر « تاريخي ها ، تاريخها ، تاريخ و کريستالها » هفتاد و نه صفحه و در سال 1994 توسط انتشارات آلبرت بونيش به چاپ رسیده است. اين دفتر شامل قطعات کوتاه اما به هم مربوط است.

اولين دفتر شعر آن يدرلوند با عنوان « شهر پرچم » در سال 1985 به چاپ رسيد و از آن تاريخ بعنوان شاعر حرفه اي دفاتر متعددي را به نشر رسانده است از جمله : « کتاب ايوان » 1987 ، « روزي مرغزار ي بوده است » 1988 ، « به زودي تابستان تمام مي شود » 1990 « کليساي گرد و بيمارستان هاي دراز کنار آب » و « آسمان از آخرين اشعه هاي خورشيد طلاني است » در سال 1992. ( ترجمه عنوان کتاب ها از من است. رباب محب )

1- Ansjovis- *آنخوويست* نوعي ماهي که در سزکه و شکر مي خوابانند

2- *گنسيانا کيريسان* تمر نام دو گل